Lot 425

تفسیر
صحف ابراهیم علیه السلام
کہ بران نبی نازل شدہ

کرنیل جارج ولیم هملتن صاحب بهادر

A. R. BULLOCK,
ISLAMIC BOOKS,
62 KELBURNE ROAD,
OXFORD.
UNITED KINGDOM

تفسیر صحف که بحضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

علما چنین تفسیر صحف حضرت ابراهیم علیه السلام را که خدارا احد خوان گفت زیرا که اگر او را صد هزار حساب بروی نشیند و حساب احاد و عشرات و مآت و الوف نیست الا باقتدا بر احد تو ان گفت که احدی مثل او نباشد و نیست و نخواهد بود دیگر حضرت رب العالمین را قدیم خوان گفت زیرا که اگر قدیم گویم مدت بر او نشیند که چند سال ذات او پیش از عالم بوده است و این بگفتن احاد الا باقتدا بر او را قدیم تو ایم گفت که او را حد و حساب و در قدمیت ذات او نگنجد و نبوده

کشف شده بود و از اینجهت کفت رب العالمین را
که میخواهم دیده را بنور لقا نا متناهی منور کرد
و ندا در رسید که لن ترانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت ابراهیم منظر کوکبی متولد شده بود که هر کز
فرزندی از او بوجود نیامد اما از تاثیر طاعت و نماز
بغیر طبیعی کرداش افلاک شد و چون از خطبه خواندن
حضرت ابراهیم بانسان او مدت سی سال یکه شش
اورب العالمین شد که زنی دیکر بخواهد حضرت
ابراهیم ۱۱ از روی مساره حجاب بود دیکر او شد
از رب العالمین که ۷ جوارا بکیر بزنی پس از رب العالمین
۷ جوارا بکرفت و در همان سال حضرت اسمعیل از
وی بوجود آمد و بعد از دو از ده سال دیکر حضرت
اسحق از بی بی ساره بوجود آمد از این دلیل
بود فرض شده که اکر از زنی بعد از ده سال
فرزندی بوجود نیاید زنی دیکر را بنکاح خویش

راه آوردی دیکر حضرت سمیر سل علیه السلام نازل شد
حضرت ابراهیم علیه السلام و فرمود که رب العالمین
میفرماید که فرزندان تو بلند اقبال باشند که اسمعیل
و اسحق باشند و از اسحق انبیاء بسیار بوجود آیند
و از اسمعیل پادشاهان با استقلال و چونکه فرزندان
اسحق کنهکار کردند فرزندان اسمعیل بلند اقبال
کردند و چونکه فرزندان اسمعیل کنهکار شوند
فرزندان اسحق بلند اقبال کردند فرزند دیکر عیص
حذ بحث فرزندان اسحق و اسمعیل را ما وی فوج
دهند و ذلیل باشند از فرزندان حضرت اسمعیل
بر و حمد شوند و شهرها و برانرا آبادان نمایند
و بیابانات مسکون را بوستانها سازند و انهار
شیرین را روان و اضح نمایند میترس که چیزی بنا بر تو زیان
تو نه تیر مذده خواهند شد بنا بر انکه تو تیر سند کار
میزو تو اسم مرا بلند خشر کو بها سمو ار شوند و شعاکها
بلند کردند نظر مرحمت من از تو و فرزندان تو کم
نکردد چنانچه قسم یاد نمودم که با نوح طوفان بعمل نیاورم

همچنین بنزهر فرزندان تراخ شنبه دیگر او رسید ایشان
حضرت رب العالمین جل جلاله که هفت بخار خود را
و هفت فرزندان خویش را و جماعتی که نور اسلام را از ایشان
ناصیه ایشان طلعت پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمان رب العالمین سنت نمود خود را و فرزندان
خود را و سیصد و شصت تن دیگر که در رحبه
مشرف شده بودند از ان وقت حضرت ابراهیم
علیه السلام صد سال داشت و اسمعیل علیه السلام
سیزده سال داشت و اسحق علیه السلام هشت
روزه بود تا حضرت ابراهیم سنت نمود و
چون جبرئیل فرود آمد حضرت علیه السلام
بهلوش جنبانید و بروی در افتاد و استماع
وحی نمود چون سنت نمود گاهی که جبرئیل
فرود آمد بیاس مرا یاد دارد و در هر شبانروز پنج
احساس وحی نمود دیگر امرت العالمین
بحضرت ابراهیم که روز شنبه را ایام عید داند
و بمعاملات دنیوی اشتغال ننماید و همواره

بعبادت و نماز مشتغل باشند زیرا که هفت
کوکب سیاره که بیخ از ایشان فیض بجمیع عالمند
و دو از ایشان نحوست دهنده و آن دو که
نحوست بجمیع کند یکی مریخ و دوم زحل است
چونکه سنت نماید نحوست مریخ بر شما
تسلیط نیابد و روز شنبه را که عبادت
کنید نحوست زحل از شما دفع کرده
بدانکه در هر روز یکی از مجموع سیارات سبعه بر
هزار دینوی تسلیط دارد روز یکشنبه شمس
روز دوشنبه قمر روز سه شنبه مریخ روز چهارشنبه
عطارد روز پنجشنبه مشتری روز جمعه زهره
روز شنبه زحل چنین هر یکی از رب العالمین
هزار سال حریص پس در هزار سال اول شمس
تسلط داشت جماعتی غلط نعم الش
پرست گردیدند و نمرود نیز از این واسطه
دو نوبت حضرت ابراهیم را علیه السلام
در آتش افکند و از آن نازیخ تا الی یوم

در مرکز جهالت و ضلالت مستقر گشته اند
از اقوام مجوس یهود و نصاری و غیرهم
اینجهت روز بروز بر عدد مخالفین افزوده میشود

الجزو الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که منم آفریننده
ده افلاک و هفت طباق الارض که منم دهنده
جان جمیع متحرکات و الهام و نطق بآدم بخوانید مرا
بزکیت لسان و صداقت الجنان تا ارتفاع
بخشم شمار او تسلیط دهم بر اجماع کروه مجوس منم
ضیاء دهنده عیون احباء و شفا بخشنده امراض
سقام منم نجات بخش محبوبان نه مدح کویید
معبودان دیگر را و نه عبادت نمایید پس مدح
کویید واجب الوجود را و همیشه بلبل زبان باز در
قفس دهن بنغمه سرا باشد بزرکی جاه و جلال او
مزاوار زیبنده است که اوست عادل در اجماع اعمال او
کامل و مکمل الرجل است تشخص کبری نماید از اسناده

۲۸۵۰ ۲۷۵ ۸۲۵۰ ۲۹۰۰ ۲۳۰۰ ۲۹۰۰ ۲۹۰۰ ۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بنی آدم بنه اندیشه نمایید بذات رب العالمین که
او موجود است که اورا بهیچ نوع از انواع موجودات
انتسابی نتوان نمود و در حق دانش بنی آدم از
کنکره قصر این تخته قاصر است پس میباید که خود
را مانع کردانند از این خیال باطل و اندیشه ننمایند
که پیش از آفرینش عالم چیزی بوده و بعد از فنای عالم
چیزی خواهد بود بلکه از فوق دوایر افلاک چنان
هفت اطباق چه هست زیرا که قدرت تخیل بشر آدم
در طرز این وحدانیت حیث ارسابی که از این ورطه
در وادی ضلالت و مرحله بطالت سر بسیم
کشته تشنه العطش سراب گمراهی شده اند
پس باید که خویشتن را منع نمایند اما یکی از جمله
فرایض است اندیشه نمودن و دانستن که از جهت
الوجود چگونه عالم را آفریده است و بچه نوع
جمله نیلگون آسمان و صحن زمین مستقیم اند

حضرت رب العالمین غرشاه که نه جواب نیام اگر
اگر بیام بیت صالح گفت حضرت ابراهیم گریه
کرد و سجود خدم حضرت رب العالمین جل جلاله خبر داد که
سخن گویم کمپارد و بدرک پدر که یافته نمود و صالح
فرمود حضرت رب العالمین که نه تباه نیام اگر تو
ده صالح پس بفرمود حضرت رب العالمین
حضرت ابراهیم را که بیرون و تجسس نماید چون که تمحض
نمودند نیافته صالحی را سوال لوط پس باز
رب العالمین بیرون آمد لوط از آن شهر بازنده به
فرزندان و متعلقان و خواب نمود حضرت

رب العالمین سلام و عمده را

بسم الله الرحمن الرحیم از حضرت رب العالمین
شد بحضرت ابراهیم که بسر خود را قربان کن درگاه
من حضرت ابراهیم گفت کدام پسر خطاب آمد که
پسر یگانه خود را اگفت یا رب العالمین هم اسمعیل
یگانه نهست از مادر و هم اسحق یگانه نهست از
مادر حضرت رب العالمین فرمود که هر کدام را که

دوستی حبیدار حضرت ابراهیم گفت که در میان
فرزندان تفاوت نمیباید کرد تهمت بر حضرت
رب العالمین نشاید که بردار اسحق را و ببر بکوه موریا
بهر موضع که نیام ترا فرمان کرد پس سحر خیز نمود
حضرت ابراهیم و بر دراز گوش سوار کرد و دو جوان
گرفت همراه و کارد تیز و حضرت اسحق را
با دو ملازم بر داشته براه مخالف کوه موریا
روان شد چونکه روز سیوم شد براه از آن کوه در
نمود از دور آن موضع را بحضرت ابراهیم علیه السلام
نمود فرمود که حضرت ملازمان خویش را اگفت شما
در این موضع توقف نمایید با این عیسور تا من
و فرزند خرد بر فوق این جبل رفته فریضه
ادا نموده مراجعت نمایم پس بر اسحق را
بر اوش اسحق و خود بر گرفت آتش و کارد
را در دست گرفته روان شدند حضرت اسحق گفت یا ابتا
هیم و آتش و کارد حاضر گردانیده و بره را
فراموش نموده از جهت قربان نمودن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

وای چیز قایم و سخت پایدار حضرت رب العالمین بقدر یک مگس ۱ کوه ۲ فولاد ۳ آتش ۴ آب ۵ ابر ۶ باد ۷ جسم آدم ۸ نرسیدن وهم ۹ خرده اضراب ۱۰ و زیاده ترین این ده چیز که یاد کردیم این ده چیز سخت و قایم بی ترکب و علاج حرکت صدقه است پس صدقه دهید تا از فرق مضاجات و بخیر و درمان باشید و عمر شما بخیر طبیعی برسد

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت اسمعیل صد ساله بود که بیمار شد و نزدیک بهلاکت پس بجزع نمودند جمیع ملایک از ایک اعلی بدرگاه حضرت رب العالمین که تو اخبر فرموده که هر کس که یک بنده را از جفا خلاص دهد بمانعت که یک عالم را آفریده پس حضرت ابراهیم که صد هزار انام را آفریده

بسم الله الرحمن الرحیم

بیا و بشتاب کرو ابند بیا و صد هزار آدم را از عذاب آتش دوزخ نجات داده و هزار روان پاک را بدرجه اسلام آورده بیا بسبب چیزی که داغ فرزند خویش بر پسندیس حضرت رب العالمین را دریای رحمت بتلاطم درآمد بفرمود که تا سر و تن پسر دیگر حضرت اسمعیل را زیاده نمودند و بعد از وفات حضرت ابراهیم حضرت اسمعیل و حضرت اسحق علیهم السلام وفات نمودند و حضرت ابراهیم را صد و هفتاد و پنج سال عمر بود و حضرت اسمعیل را صد و سی و نهصد سال عمر بود و حضرت اسحق را صد و هشتاد سال عمر بود که از دار دنیا رحلت فرمودند رضوان الله علیهم اجمعین

دیگر هر که از بهر اهل و عیال خود نفقه نه صدقه بستاند و نه ده یک مال خود دانه خوشه چیند و نه ریزه زیتون و عنب و عیزه را چیند و اگر محتاج بود بقدر نصیب صدقه نستاند تا که توانگر گردد و صدقه دهد و هر که از احتاج

سنه و صدقه کبیر و نمیر و تا در دویش شده دید
شش کا ست که میفرماید حضرت رب العالمین
هر که کند هم درین دنیا فایده ی بر جم دار آنچه انکار
کرده و در آن دنیا فایده ی کلی یابد و ز بهشت
یابد عزت داشتن بدروما در اخلاص بجود ن
آدم و ز جفا ۲ عزت داشتن غنیان و شجر
بنماز ۵ محبت افزاصلی میبا بان و شهر
دو رفیق ۶ آموختن فرزند چوپش را علم و آداب

الجزو الخامس

بسم الله الرحمن الرحیم

ندا آمد بحضرت ابراهیم که گناه مکن بفرزندان تو
سیاره بخایش نمایم و توبه ایشان را قبول کردانم و بتوبت
چهار عقوبت دهم ایشان را و عقوبت کبیره
دهم چنانچه عبرت گیرند و مردم دیگر شنیده یابند
و رخلاص نمایم فرزندان تو را از ضلالت فرعون
و جفار مصریان و راهبر نمایم ایشان را چهل سال
در بیابان که نه کهنه شود جامه ایشان و نه پاره

بسم الله الرحمن الرحیم

بیامدند پادشاه عالم بعد از حضرت ابراهیم
و کافر بود و چهار صد نفر باطل در خدمت او

عورت آمدند و او را از وباء منع نمایند و این
عورت که پسر مرده از او بود میگفت که هر دو
را حصه مینمایم پس حضرت اسمعیل میدانست که
پسر زنده از آن عورت است که میگوید پسر را دو پاره
بکنید و بان زن دهید پس حضرت اسمعیل فرمود
پسر زنده را بدان زن که مادر پسر بود دادند
ان جمعی که همراه ایشان آمده بودند که به بینند
که حضرت ابراهیم چگونه حل این مشکل خواهد کرد
همگی حیران گشتند از فهم بالای حضرت اسمعیل
وان دو زن با ان جماعت بوده بخدمت حضرت
در آمدند از روی اعتقاد دران وقت حضرت
اسمعیل را چهارده سال از عمر شریف گذشته
بود و بدست حضرت اسمعیل کلمه طیبه بجمعی
نمودند و بدین سنت مشرف گشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

بیامد پادشاه عالم بعد از حضرت ابراهیم
و کافر بود و چهار صد نفر باطل در خدمت او

شاید ... بیامدند ... انتقام ... پسر ... پسر ... پسر

در بالای هم جای دادند پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا اول ایشان بر صعبه دان خویش بنا بلند
پس ایشان هر چهار صد کس سر ها را برهنه نمودند
روی در آفتاب برآمدن بکپشتی و آیین خویش
بر صعبه دان باطل خود نا بلیدند و تضرع نمودند
از روم صبح تا نزدیک شام و هیچ اثر ندید پیام ا
مذبح ایشان پس پادشاه کعنب بحضرت ابراهیم
که ای مال تو نیز تضرع نمای حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا دوازده سبوی آب تیز بر سر کوشت
و هیمه ریختند و حضرت بنماز بایستاد و نماز
بوحیه را ادا نمود بعد ازان مناجات کرد
یا واجب الوجود دعای از جهت پاک و خاصگی اسم
حضرت که مراشر مندة نمایی و اجابت دهی
از واسطه بلندی دولت اسلام نه از واسطه فرکه
من شرمنده و روسیاهم بدرگاه تو و خاصگان تو که خاکه
در ساعت بفرمان رب العالمین آتش شعله
آتش از آسمان بپایین آمد چنانچه پادشاه با جمیع

سپاهش بلرزه بودند و التماس بسجود در افتادند و
گفتند که حی است و قیوم است و او است و او است
خدای نادیدن و او پیدا فریده است جمیع عالم را و این
صعبه دان دیگر همگی باطل انود در دل ایشان و همی
بعظام جا کرفت و ان آتش بیک لمعه بسوزانید کوشت
و هیمه را و ان آبی که بر روی کوشت و هیمه ریخته
بودند بفرمان یزدان عز و جل خرد و ان سنکها نیز
کداخته کردید و همه تا بیک سنک شد و پادشاه عالم
فرمود که تا جهار صد نفر باطل را بقتل در آوردند و خود
با جمیع متعلقان خویش مسلمان کردیدند بر دست
ابراهیم علیه السلام و حضرت ایشان را بدعا
رسیدند و دعا کرد مر پادشاه را و پادشاه از ان جهان
بحضرت ابراهیم علیه السلام داد و مقرر نمود که هر سال
مبلغ بیست بدره زر از جهت حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرستند از بهر آن پیشکش دادند ایام بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که از آسمانها

پدر و مادر را ایات نزاعیت از نماید بکشند و نفرین
کشند کان پدر و مادر علمای دین هر کسر ایا و ضایع
خویش ادب نمایند دیگر اگر شخص بمیرد و فرزند کسی را
و بفروشد بقتل در اورند دیگر حریق دوکسی بحث
نمایند بایکدیگر و یکی بزند جواب بسنگ باشت باغیر ا
بشکند دست یکی را با چشمش عاجز نماید ما طلبی
کارش بدهد تا وقتی که بعمل خویش مشغول تواند شد
و مزد حکیم نیز بدهد تا وقتی که بحالت خویش باز گردد
و اگر بعلاج پذیرفته نشود هر نوع علمای دین بگویند عمل تمام
تمام شد و نوح صحف حضرت ابراهیم علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

میبوغاید حضرت رب العالمین نوشته کرده
آدم را بهشت نهم و از انشی دوزخ خلاص نباید
و از شفاعت پیغمبر خویش بهره مند نکرد و عذاب
هر که دیرا انکار نهم و فوت مجامعت نکند
نهم و زنا نماید دوم تو انگر که مال بسیار نهایت در گشته

بسم الله الرحمن الرحیم

از درگشت پادشاه هر بود نام وی نعمان و وی را
مرض پیس در روی پیدا شده بود و هر حکیمی که
از ولایت او بود بطلبید علاج نشود نشد
نمودی دانایی و زیرون بود گفت پادشاه
مگر حضرت ابراهیم نماز کند از درد خدای او ترا
شفا دهد پادشاه با سپاه بسیار روی بجانب
ث نهادند تا که برسیدند نزدیک خیمه حضرت

ابراهیم علیه السلام و نزد پادشاه بیاید که در بلاد
حضرت ابراهیم عرض نماید حضرت در عبادت
مشغول بود حضرت اسحق پرسید از نعمان
که چه مشکلت شما را پس وزیر شرح حالات را
بیان نمود حضرت اسحق گفت که پادشاه میگوید
بدین رودخانه اب که نام ان رب حدیقل است
وهمت نوبت غسل نماید شفا یابد باذن رب
العالمین جل جلاله بیاید و وزیر و عرض نمود بپادشاه
چونکه پادشاه این سخن را از وزیر شنید در خشم
شد و گفت که در دشمن رودخانه اب گفت پس
بفرمود تا لشکر و سلحه جنگ را از پوشند که بیارت
ابراهیم علیه السلام مبادرت نمایند پس وزیر
پیش رفت و از جنوب ادب را بلب عبودیت
بوسه داد و گفت ای پادشاه زمان نمرود
دو نوبت حضرت ابراهیم را علیه السلام
دراتش افکند و هیچ نسوخت پس این پیغمبر خدای
نادیده است و فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام

ولکتور از اضافات صاحب غلط
ولکتور بدون اضافه صاحب غلط

نیز و خدا انوشا گرچه نماید اگر شفا نیابد باز نمیرد
چیستان نمود پادشاه گفت حضرت ابراهیم را بگو تا
اینست که باستقبال من بیاید و بارگاه چنین شاهنشاه
ایشان را فهمید از وزیر خویش التماس نمود وزیر گفت که بگذار
خدا این چنین مجوهر پس پادشاه بوسیله اظهارت بر
بر سر رودخانه حدیقل چونکه بکینونت غسل نمود فی الحال
پسر دو کمتر گردید چونکه صفت نوبت غسل نمود بهمان
رب العالمین پاک گردید و شفا یافت چنانچه هیچ نشانه
از پیسی در خاندان پادشاه جبران کردیدند و در محمد حضرت
ابراهیم علیه السلام که اکمال بر و پیش پادشاه و وزیر آمد
دلالت میکرد که نزد اسلام در دل و جان کرفت پس حضرت
ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت اسحق علیهم السلام
از خیمه خود بیرون آمدند و بیامدند بکنار رودخانه
حدیقل چنین حکم پادشاه بر حضرت ابراهیم اشاره
پادشاه را بر حضرت ابراهیم و فرزندان پیش بنمود
و لابه نمود و گفت که از انگاه ان خبر در کذر از پیغمبر علیه السلام
نادیده حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که چونکه

شاهد در جمله اسلام مشرف میشوید هر گناهی که مرتکب
حضرت الصمدیه عفو فرمایند و مساعدت پادشاه
با وزیر و سپاهش جمیع عباد جمله اسلام مشرف گردیدند
و حضرت ابراهیم تمام ایشان را عبادت سنت در آورد
پس پادشاه از جناب حضرت ابراهیم علیه السلام
بداد و رخصت نمود و روانه گردیدند السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

در عبادت نمودن نه اندیشه نماید که عمر شما بطول
و سرمایه شما زیاده گردد و رب العالمین فرزند دهد
شما را الا از جهت آن عبادت نماید که امر رب العالمین
باتمام رساند الا و نه از جهت آنکه تو نفس آن را و اولاد تو
رسانند الا از جهت آنکه دوست رب العالمین چنانچه کسی
عاشق هیچ کس بود از غایت دوستی تخم او که او را دارد
نماید نه انکه از وی آزاد و شود و هر کس که عبادت
نماید از جهت انکه نزد یکی دو نماز وی بکار و بهبود بدرگاه
رب العالمین دیگر نه دروغ گویید که گناه بسیار
در پیش رب العالمین و چونکه سخن گویید نباید که بر ضد

ان اندیشه در دل نمایند که مکر و حیلت بدرگاه رب
العالمین دیگر هیچ مکنید بگذارید چاهها را در سر راه و پنهان
سر آن چاه را و کاوها را بکوسپندان بیشتر تا حمار
و غیره در آن چاه بیفتد صاحب چاه بهیمه کاو
و غیره را بدهد دیگر نه تقرین نمایید علما را دین را
و نه حرف خفت گویید پادشاه زمانرا که نسبت
کرده اند رب العالمین جز خوانمانرا دیگر نه عاصی شوید
با جر پادشاه زمان الا که اطاعت نمایند و اگر
کسی باغی پادشاه زمان شود و پادشاه زمان وی
را گناه بی گناه برپادشاه لازم نیاید دیگر اولاد زاد
گاو و گوسفند را بقربان برید نه کمتر از هشت ماهه
و نه زیاده تر از یکساله ذبح قربان و ذبح خوردن
گوشت یک نوع بهتر و نیکوتر حلقوم را الا بکارد
که در وی هیچ پلیدی هیچ رخنه نبود و شعور در
پلیدی و رخنه نبود و هر قدر که بود اگر بهتر
ان گوشت حرام نیست بخوردن و قربان نمودن
الا فایده تواند گرفت دیگر نه جفت کردن

آدم بهایم نه نر و نه ماده و اگر جفت شود آن آدم
او را ان بهایم را سنگسار نمایند و ان ایام را
از جهت انکه غیر طبیعی عمل و ان بهایم را از جهت
سر زشتی بزنند والله اعلم بالصواب تمت

الجواب

بسم الله الرحمن الرحیم

ندا آمد بحضرت ابراهیم که چیست تو نه فرق میکذاری
میان فرزندان خویش ما نیز از جهت دوستی تو نه فرق
میکذاریم از حضرت اسحق دوازده سبط پیدا
شوند که همه دانا و صاحب وحی باشند و از حضرت
اسمعیل نیز چنین پدید آیند باز از حضرت اسحق
نبی پیدا شود که اسم او حضرت موسی نبی و صاحب
کشف و کرامات نبی و امت او بسیار باشند
و کرو هی عظیم بکیش و آیین او باشند و صاحب
کتاب نبی و از حضرت اسمعیل نیز یک نبی پدید آید
که اسم او حضرت محمد نبی و صاحب کشف کرامات
نبی و امت او بسیار باشند که گروهی عظیم بر دین

و آیین او باشند و صاحب کتاب نبی دیگر
سر دیگ پادشاه از فرزندان حضرت اسحق پدید
پدید آیند و از فرزندان حضرت اسمعیل مهتاد
و نه پادشاه پدید آیند و از فرزندان حضرت
اسحق چهل و نه نبی مرسل پدید آیند و از فرزندان
حضرت اسمعیل یک نبی مرسل پدید آید چونکه حضرت
ابراهیم علیه السلام این سخن را بشنید سجود شکر بجای آورد
حضرت رب العالمین دعا جابت کرد و گفت
نیکو و گفت خواهم کرد اینده دل ترا رب العالمین
و بدانند شما دولت من از خداوند عالم و فایق
آمده بر دشمنان خویشتن و شاد کام نبوت جهان
او نبود صاحب چنین خداوند خیر البشر محمد
چنین معبود نبی نه بسیار شنید بتعریف نمودن
صاحب دانست رب العالمین و او را امین پدید
بزرگ نمودن بشکنند کمان جباران و عاجز کنند
کمر بستگان هنر و نعمت خوانندگان بنلا محتاج
شوند و تشنگان سیراب کردند و سر آن نیاید

هفت فرزند و اناث که فرزند نسبی را و ورثه بمرده
شوند پس رب العالمین یک پسر و زنده کند و دران
بدو زخ و بهر آورد پس خداوند عالم در پیش او آنها
گرداند و بت نماید بنی آدم را و باز فراموش کردانه
و بهر انگیزاند از خاکی و در روی زمین داد دولت دهد و
تمکین گرداند یا پادشاهان مسلمین را و از ارب
العالمین رحمت جهار طرف عالم او بهار فرید
کیتی را و یاران فاضلان نگاه میدارد و ظالمان را
در ظلمات سرگردان نماید او بهار عزت و دولت
پادشاهان و ملبند نماید دولت خداپرستان را

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم ترتیب دهد کوزه و غیره و انگشتین و
کوشوار و باز بشکند و باز نو بنا آباد ان نماید
خانه را و باز خراب نماید و باز نو چنانکه خیاط
ترتیب دهد جامه را و باز ببرگاند و باز بدوزد
پس حضرت العالمین چنین جان دهد آدم و
حیات بخشد بوی و باز بشکند و دیگر زنده گرداند

و بی آبادان

پس آبادان نمود باز عالم را و باز خراب کرداند
کس فرق محل واجب الوجود تا حادث الوجود
چه بحث الا بعض علما تغییر نمودند که بنی آدم
از هیولای اینها جنس کار خویش عمل خویش را
مینماید مثال زرگر که از طلا و نقره چنین
انگشتر یا کوشوار یا غیره بسازد و فخار تا کل بنا شد
چگونه کوزه و غیره را بعاود و خیاط تا کرباس
بیچ چگونه جامه ترتیب دهد و بنا تا که گل و خشت
بیچ چگونه خانه بسازد الا رب العالمین
از نابود مطلق پیدا فرید عالم را و غیره را اما
بعضی علمای دیگر این را قبول نمیکنند و الا
میگویند که رب العالمین یک هیولای پیدا فرید
و از روی ان هیولا عالم را با جمیع موجودات
و متحرکات پیدا فرید و بنی آدم از هر یک هیولای
ابنای جنس کار خود را ترتیب دهد مثال
انکه زرگر از گل و خشت نتواند انگشتر و کوشوار
ساخت و خیاط نتواند که از نقره و طلا جامه

را ترتیب داد الآرب العالمین از یک هیولا هیکلی
ا بیافرید پس فرق نمینهد از عمل واجب الوجود
تا ممکن الوجود دیگر حضرت رب العالمین هر چه که در زمین
کرد و خاک افزیده است شبه او در دریا نیز او را
دیگر از نباتات و بشر نیز که حضرت رب العالمین از آدم
معلوم تواند کرد زیرا که از یک بنده عظمت سلطنت
صاحبش و اضح میگردد چنانکه این چهار عنصر را
در کرهٔ خاکی افریده بهمچنین نیز در بالای طبقه
آسمان افریده است اما چهار عنصر که در زمین
هستند مادون گویند و طبیعت انسان بنهایت لطیف
کثیف هستند و این چهار عنصر بالا را عناصر
علوی گویند و طبیعت انسان بنهایت لطیف
هستند و همچنانکه هستند سه عنصر از بالا بپایین
در آینده که آب و آتش و باد هستند روز نیز خواهد
بود که از آسمان سنگ بپایین آید که عنصر
خاکی هستند دیگر همچنین که بهشت و دوزخ در
بالای آسمان هست همچنان نیز در کرهٔ خاکی هست

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم را پنج حس ظاهر و پنج حس باطن حاصل است
اول دیدن ۲ بوییدن ۳ شنیدن ۴ قوت ذائقه
۵ راه دهش و حضرت رب العالمین از حس
باطن هست و محتاج حس ظاهر نیست مثال آنکه
آدم تا چیزی را نکند نبیند نه هیچ خیال آن را بر لوح
باطن ثبت نتواند نمود چنانچه کسی نشان دهد از آدمی
غایب که شخص او را ندیده باشد هر چه آن شخص
غایب حاضر نمیشود اما آن کسی که او را دیده باشد
خیال او را بر لوح ضمیر بیاورد که آن شخص چه رنگ
یا چه قامت دیگر آنکه کسی چیزی را بوییده نمیشود و
آن بو را در باطن خود نیز داده نمیشود همچنین که آن
چیز حاضر نمیشود و کسی تعریف کند بوی آن چیز را
که آن چیز چه بوی دارد دیگر چیز کسی او از شنیده باشد
و در ضمیر خود جای داده نمیشود و الحال آن صفت حاضر
نمیشود و کسی تعریف او از آن شخص کند بفهمد دیگر چون
کسی چیز را خورده نمیشود و لذت آن را در باطن جای داده

و اما آن چیزها که خوردن حرام است و از آن باید پرهیز کرد
او را معلوم شود که آن چیزها چه چیزها است دیگر چون کسی
تردد نماید که از موضعی بموضعی رود و در باطن خود اجتهاد
دادن باید که این چه قدر راه است و احتمال دارد که باشد
و کسی تا برداز این موضع بدان موضع نرود
ظاهر شود که چه قدر راه است تمت تفسیر الصحف و السبایع

الجزو الثامن

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید رب العالمین جل جلاله که زن در هنگام
حیض نماز نگذارد تا که پاک گردد و باب روان
غسل نماید و در هنگام حیض با شوهر خود جماع
ننماید تا که پاک گردد و باب روان غسل نماید و
بعد از حایضه از سه روز کمتر نباشد و از هفت روز
بیشتر و اگر از این اگر گذارند و با شوهر جماع
نمایند بهره از آتش نمایند و اگر فرزندی بوجود آید
مجنون و لال و نابینا و در جمیع دگر نماز نگذارد
و کلام رب العالمین بجمیع ده نخوانند و در خطبه خواندن بجمع نباید

بسم الله الرحمن الرحیم

نه آرزو برید جمال کس و نه از دولت و نه از غلام
و کنیز و زن و فرزند و خانه و باغ و بهای و اسباب
و هیچ نوع چیز که بر نطق آوردن و نه بر اندیشه
گذاردن دیگر در هنگام تر نماز گذارید که گروه
ملت ان نمازبر گاه حضرت رب العالمین دیگر
چنانکه بخواهد کسی زن اول و خطبه خواند اما یکسال
بسیاه و مصاف نرود چونکه دلش از زن خویش آ
نه گشته شود و آرزو در دل او بماند دیگر چون که
قرض دهید بکسی کرو مکشید و اگر خواهش کند دهید
بگیرید اما بسیاب و تفاوت اگیرید که جان
او و فرزندانش میگیرد دیگر نه ستم نمایید بمردم و
حق دیگران ندهید در همان روز نه که خوردن
و بر ابنیه و پوشاک بخشید و بنالید بر گاه
حرباعت بدوزخ نشوید نادون و کم نشوید از
حرف عقوبت خواهم از شما و فرزندان شما دیگر
نه جادوی نمایید که جادو نماکشتن میشود نه فرمان میدهد

بمعبودان دیگر سوار رب العالمین دیگر اگر کسی را بنده
از روی عناد آتش زند بر خانه کسی یا بر باغ کسی یا بر زمین
کسی یا بصحرا اگر قیمت نماید و یک را دو تا دان
دهید و اگر بر عناد نبوده بی قیمت نماید و نصفی
قیمت تاوان دهید چونکه تقصیر نموده نه سوگند حواهد
با سم حضرت رب العالمین نه بکذاف نه بی واسطه
که عقوبت خواهد حضرت رب العالمین بانکس

بسم الله الرحمن الرحیم

بشنوید آسمان و کوش کنی زمین که امر میفرماید
حضرت رب العالمین که بران بوجود آورد
و بزرک نمودم و افراشته کردم حاضر سه نهج
نه میشناسد کاو صاحب خویش و حمار
باد قوم و هم خویش این قوم مرا نه فهم مینمایند
و نه اندیشه میکنند و ای بجان قومان خطاکار
سنکین کناه تخم بد فعلان پسران باطل
میکنند از بد رب العالمین و نفایه حیدا بیزار کوار
غلام را تا چند برتم شما را جمله سر بدر جمله دل

از کف پا تا فرق سر نیست بدو نشد رسم تمام زخم و جراحت
و ضربت بیست منه جای مرهم نه جای شوید دن و روغن
مالیدن هنوز نه توبه مینمایید و نه برمیکردید از راه باطل
تا چند بخواهید برده قربان بر بد کرده بیابید اکنون
غسل کنید و توبه نمایید و بر بد کمانان رسانید طلاء
هر چند برف بسفید کردد و اکر خطاهای شما چون
کرم قرمز بی چون پشم سفید کردد و پاک کردد از شما
چون ستاق که نقره خالص نماید و چون صراف
که طلا از کلوله خلاص خالص نماید بخشکه کیاه از کرده
شود بر کرختان و اعراب العالمین ثابت شده
آیا وعید دیکر بکوش رسید چنان شما به پسندید و فهم
کنید نه بیافرید افلاک و کواکب را که مهر اند ایشان
را و حکم مدح میکویند حرا فرمانبردار خویش اند
باد تو را ای حضرت ابراهیم که باشند بادشاهان الله و
فرزندان شما و ایران و انکی کنند شما را و قومان
سجده دهند بفرزندان تو و خاکپای ایشان را بوسه
دهند بدانید که منع خدای شما نه شرمنده کردد

نه حسن نمودن

امید وارا ان را مرخ فراموش نیکند پدر فرزندان خویش را
و مادر عمرهٔ بطن خویش را کی ایشان فراموش
کنند مرخ نه فراموش نمایم شمارا بر تپ و هم کلام
من بزبان شما و بقدرت خویش بسایه اندازم
بر سیم شاطاق بستن آسمان و زمینها دان مینم
بر قوم خود ای ملکیدم نمایم که دوست من تو و خوش
خرم شد دوست او کرد و جان شما بخدا و ند عالم
پیوسته جام فرج و نیمجه مغز چون شادمان
دانا و بر عروس خویش و تعشق ورزد و یا دل
چنین نیز خرم شود خالق تو پر تو و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نه اندیشه مرخ چرا اندیشه شما و نه عمل مرخ چنین
عمل شما مرخ هر چه بکوی باتمام رسانم و هر چه آرزو
دهم ثابت کردان دیگر مینم که فرود آید از آسمان
باران و برف و شبنم و نه بارد کرد با سمان گرد الا
سیراب کرداند مرعا را بشکفه گیاهان
خضرا و در خیابان بستان خرم شوند و دل عا

خوشحالی کردند

خوشحالی کردند همچنین هیچ کلامهای مرخ از نکوهیدها
چونکه اخر صلاح کرد او باز نگردد و تهر الا ثابت نمایم
هر چه امر فرمایم بکوشید خادمان مادر زاد که ما را در
پنج عمر افریده خوشحالی شیدوشادی نمایید که
چون یک اعراب العالمین بجا آورید و صدقه
دهید و عبادت نمایید همانست که فرزندان حاصل
نمودید کوهها و صخرها مدح گویند و رقص کنند
و درختهای بیبر کف زنند و میفرماید حضرت
رب العالمین که نه سجده و عبید بمعبودان باطل
و نه عبادت نمایید و نه پرستش کنید بعملهای
ایشان نه آزار و ضاع خرون و نه از ایشان
و نه تب دادن بصدرت الا که بکنید عبادت
خانه ایشان و خراب نمایید مذبح ایشان
شکستن بکنید و کا بخ ایشان که بر آن صلیب
بپا و بیرند صلیب ایشان و در پیش انوار
تا از آتش دوزخ خلاص یابید بشنوید اوامر مرا
تخ و بعمل آورید انچه من فرموده ام دشمنی نمایم

با دشمنان شما و عدو کردم با عدوان شما و دشمنان
شما از یک ران بیاشند و بهفت ران بگریزند از
پیش شما دعا کنم و برکت دهم به نان و آب شما
و امنیت دهم شما را امیغرماید حضرت رب العالمین
که چیزی دوست دارد از تو و فرزندان تو بنی اسمعیل و امنیت
در ملک شما و طویل کردم عمر تو و فرزندان تو و بسیار
من جار دهم بدل دشمنان تو و لرزانند و بهمند و
بهمند دشمنان تو بتوفیق و الله اعلم تمام شد جزو

الجزو الثاسع

بسم الله الرحمن الرحیم

میغرماید حضرت رب العالمین که بر شما حلال است
از جهارپایان گاو و گوسفند و بز و آهو و گورخر
و غیره و هر بهایم و حیوان که سم نه دارد بر شما
حلال بنی اسم انشته بنی و شکافته سم نیز
باشد و نه نشخوار آورد دیگر شتر را حرام دانید
خوک نیز حرام دانید که اینها نشخوار دارند
اما سم انگشتی ندارند دیگر خرگوش را حرام دانید

و پلید انیز اگر سم و انگشتی دارد اما نشخوار
نمی آرد هر بهایم و حیوان که این سه نشان دارد
بر شما حلال بنی دیگر از مرغان هوا و مرغان
زمین هیچ نشانه بنی بر شما حلال بنی چون کرکس
ذبح نمایید و سینه آن و از دست بوسیمس جدا
باشد بر شما حلال بنی و هر چه غیر از این بنی حرام
دانید دیگر از جنبندگان دریا و رود خانها و جمع
گاهها راب هر چه پره و پولک نشته بنی بر شما
حلال بنی و احتیاج ذبح نمودن بنی و هر چه
غیر از این بنی حرام دانید دیگر جهار نوع مخ
بر شما حلال است و اسم این جهار مخ یک نوع
ارزاسلع گویند و یک نوع او را حرکول گویند
و سایر نوع جهار مخ بر شما حرام بنی دیگر خون
بر شما حرام بنی دیگر به بهایم بر شما حرام باشد
اما بچه مرغ و حیوان صحرایی بر شما حلال باشد
چون نوع آهو و گوزن و بز کوهی و گاو کوهی

بسم الله الرحمن الرحیم

دیگر چونکه پدر پسار ان بشنید که حضرت ابراهیم علیه
السلام حضرت اسحق را بردن قربان خواهد از اوراض
خویش را طلاک کرد اینده و حضرت ابراهیم از سر زمین
قدس خلیل زمین بخرید و وی را بخاک سپرد و پدر پدر
سساده را صد و بیست و هفت سال عمر بود دیگر
نیکو من بزرآمد در این عالم بسه چیز است فرزند قابل
و مال بقدر و بعمر طبیعی رسیدن دیگر من بزرآمد
در این عالم بسه چیز است اول کسر را که فرزند نباشد
دوم کسر را که از کدام معاشی ورکند در جمیع ایام
خویش بسیده کسر که بنوا در این عالم چیزی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت رب العالمین بجود بحضرت ابراهیم از زمان
ورتا اخر الزمان دور بدور و پیغمبر و علما و فضلا
و پاک ان بدید حضرت که یکتا و بی وجود استطاعت
ار حضرت داود بدر و عمر وی صد و سی سال بود حضرت
ابراهیم علیه السلام پنج سال از عمر خود بدو داد زیرا

چونکه پدر حضرت صد و شصت سال عمر وی بود
میانیت که عمر حضرت پنز صد و شصت و
سال بود پس بجنین بحضرت اسحق نمود ا حضرت
اسحق از عمر خویش چیزی بحضرت داود نداد
صد و شصت سال عمر ان ش شد دیگر بجنین حضرت
یعقوب نمود ند حضرت یعقوب سی و سال
بحضرت داود داد زیرا که حضرت یعقوب
نیز میانیت که صد و شصت سال از عمر وی باقی
الا عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود دیگر بجنین بحضرت یوسف نمود ند حضرت
یوسف سی و سه سال عمر وی بحضرت داود داد
چونکه عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود عمر حضرت یوسف نیز میانیت که این
مقدار بود الا حضرت یوسف را صد و سی و سه
سال عمر بود حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
و حضرت یوسف شصت و هشت سال عمر
خویش را بحضرت داود دادند و عمر حضرت

داؤد راند و عمر حضرت داود هفتاد سال بود که رحلت نمود

مناجات بسم الله الرحمن الرحیم حمد حضرت ابراهیم که
فاضلان و پاکان و عابدان او روز و شکر دارند
و اگر مخ خویش و آنا و ضرار این خنزیر و دشمن
و مار یکان بمیرند گیو ماند حضرت رب العالمین
کافران اجابت این نباجم اب ن بمیرد و انا جسم
عابدان بمیرد و جان اب ن بمرگ خویش باز
میگردد چنانچه مادر دلاسا نماید فرزند خویش را
من نیز همچنین دلاسا نمایم شما را اجابت کردم دل
شما در بر دنیا قبض دهم بشما شیر دهم بشما خوراک
شما شیر مکید و قبض باید و نازید و شوید از نور
و غار عز تر می دهم بشما زود خانه سلامتی و جز
دل نور عز بر می جمله سر بر کوچ و جمله زانون بمیرد
میغ ماید حضرت رب العالمین نه تکبر نماید تو
بتوانگری خویش که الاعزت دارید عالمیان را
نه تکبر نماید دانا بر ناس خویش و نه تکبر نماید جبار

بجبار خویش و یک بیدج احقیقت و به پیند
و بشناسید مرا که منم کننده فضل و راستی بعالم و
از رحمت خویش بنیافریدم دو عالم را و بر گزیدم
بنی آدم را و بدادم مختاریت بهشت و ناکه
خویش را بدرجه اعلی رساند دیگر انبیاء شما را
بجاکه دلالت کنند راه نجات بشما نمایند دیگر
بوجود آورم از فرزند فرزند تو بک کسی را هم
بوحی الهام مخ الهام عقل و فهم الهام دانش
و جبروت و ترس رب العالمین بدل و زبان
و حکم گزارد بعدالت مرا مرا و عاجز و ناتوان
و درویش و ادب نماید بد فعلان بزبان
و به الهام کفار و ن بکشد ظالمان عدالت
بشکنند و راست بالا بند کمر بندون و دیگر
این گیر دکمر با بزه بلک با بگر بچسبند
بلکان و کودک هیچ ساله بچر اند آب تو ا
کوساله گاو با بزه شیر بلکان بچر ایند
گاو با شیر بلک آخر گاه ضرونده باز گشند

بچگان ایشان با یکدیگر بخسبند یک عرض
بروی او ورد کودک دو ساله اعنی از شوارع
و با زن نماید باوی و بچه شیر خوارد بکبر دشاد
به همچو بر خون نه کرنه رساند جز بار بادام و نه
تباهی نماید قلب صحرایی و نگرد عقرب
دیگر کامل شده جمیع بزایل بوالیش و بفهم و بزرگ
عالم بعقل جنبی دریا بود و وحدتها چون
جزایرها عظیم بدریا بلفذ کردانی علم و جمع کردانی
بزاکنده کان بنی اسرایل در چهار اطراف عالم
دیگر نه بزاکنده شوند دور کردانی حسد از میان
قومان من نه حسد بود حضرت بهود الحضرت
اسمعیل و نه حسد بود حضرت اسمعیل عیسی
عرشیان کردند یکدیگر و یکسان مدح برگشند
اب از جمله حیات و بجاه ضرر مرا اورند
فرج شکر گویند بنام من مسلمان نمایند
بعقومان قدر تها دهی بگویند بود و رحمتی کرخ گفت
بارب العالمین و بارگردانیدم خوشی و رحمتی تمام شکر

الجزو العاشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که در دهم ماه و
هفتم غسل نماید و روزه گیرد و عبادت
نماید که روز کفاره هفتاد ساله خواندان تواند جاوید
بود و صبح نماید و کفاره گنهگاران شمارا اگر بدکاره
و گنهکار باشید اما گناهی که میان شما و یکدیگر
بود هیچ نه کفاره نماید تا که راضی شود انکسی در
این روز بشغل و عمل مشغول مباشید و صدقه
دهید و نه بستر راحت نماید نه از شوی همبستر
و نه جسم نمودن روشن الامدح کفتن و نالیدن
و اقرار آوردن بر گناهان خویش و توبه نمودن
و روزه شما یک شب و یکروز و نیم کرن از شب دیگر
هیچ و اگر کسی در این روز روزه نگیرد تا شغول
بشغل و عمل واجب القتل بود و اگر در نماید
بخورد یا بیاشامد و بشغل و عمل مشغول شود حق
بنیت کردانی او را در هر دو جهان و اسه اعلم

دیگر در افریدن آدم علیه السلام روز آدینه شش
ساعت اول در نور دید حضرت رب العالمین کره
خاک را و هوا ان خاکی برگرفت قبضه و در ساعت
دویم بهشت و کل نمود و انگبین از کرد و در ساعت
سیوم قرار داد اعضای در را هر یکی بموضع خویش
ساعت چهارم بدمید در وی نسمه حیات ساعت
پنجم آدم بایستاد و بسخن گفتن ساعت ششم آدم
بوجود درت ۱۱۱ سم گذاشت بر حضرت رب العالمین
ساعت هفتم جماع نمود با حوا ساعت هشتم
کیل پسر و یک دختر بوجود آمدند ساعت نهم
یاد آدم که ثمره درخت حیات مخور ساعت دهم
نهی آمد رب العالمین نمود و ثمره درخت حیات
بخورد ساعت یازدهم آدم از بهشت بیرون شود
ساعت دوازدهم آدم علیه السلام توبه نمود
از گناه خویش و حضرت رب العالمین توبه او را
قبول نمود دیگر توبه بر چهار قسم است اول

آنانکه گناهی از ایشان صادر شود در همان
ساعت پشیمان شوند در همان روز و همان
موضع توبه نمایند قسم دوم آنانکه همیشه گناهی
میکنند چنانکه خود پیدا نمیشود نه یاد خدا زنده از ایشان
پیدا میکند در یک ساعت از پشیمانی ایشان حق ایشان
از ترس توبه مینمایند اگرچه درجه ایشان توبه نیز چون
درجه توبه اول نیست قسم سیوم آنانکه گناهان
مینمایند مثال آنکه شخص زنا نماید و آن زن بمرد یا از آن
موضع بموضع دیگر تحویل نماید چنانچه دستش
بدان زن نرسد و اول علاج توبه کنندگان توبه پذیرفتن
قبولست اما درجه توبه دوم بمرتبه نمیرسد چهارم آنست
حضرت رب العالمین که اگر نشنوند فرمانهای
حق او بر وند بسبیلی که نهی کرده است و باطل را
از برای خود باطل نشمرند نماید و نیز بوستم
بشما پیدا نیست که نماند قوت در شما و بواسطه
استخوان شما باشد آسمان چون آهن و زمین
چون مس و نداده زمین ظل و در ختهای صحرا

غره بهشتم بر شما حیوانات صحرا آیند کردند
بجهان شمارا و بکشند چهارپایان شمارا و بهشتم بر شما
شمشیر دشمنی وفا یق آیند بر شما و طاعون نه کم کنم از میان
شما ده زنی نان بپزند و یکره دهند و بشیر کرده و پیرانکنند
کودام شما را بر جنبهای دشمنان و اقوام سخت دو که
نه فهم کنید زبان ایشان را و بهر عوض باران خاک و سنگ
عوض شبنم بیارانم و بعیام شما را بدست دشمنی و
دشمنان بیک راه بیرون آیند و شما بهفت راه
بگریزید و سرانش کنند دیگران پادشاهان شما را و بیاشد
لاشه شما خوردنی مرغان آسمان و حیوانات صحرا
زن را نکاح برید و نه خطبه خوانید دشمنان بنشینند
خانه زا باد ان نمایند و نشینند در او و عنب
زیتون و غیره ها بنشانند و برش نخورید و کار
و کوشند و غیره را بنشانند و برش نخورید و
کار و کوشند شما را بکشند در نظر شما و بخورند و
شما از ند هند پسران و دختران شما را ببرند با سیری
در برابر چشم شما و بنده شما را دست رس کرفتن

ایشان

دوازدهم

ایشان و نه فرج دهند با بیم شما را بدهم شما را خوب
تر از کف پا تا فرق سر و در الفواریخ بیشتر باشد
چنانچه شنوانیده و کثرت نمودن وجبوبات بسیار
بیرون آید از زمین و انبارها بجا نه بریده که بخوارد موسن
و عنب بسیار بار دهد با زیتون و غیره و بچشید او را
بزرا که فنا نماید بیخ تو قرض ستاند از دشمن و نه قرض
و تو باشی ذلیل و دشمن خوفیز و اگر نشنوید فرمانها
مرا و بورزید بر سو مهای من و بر نسید از فرمانهای من
و مدح کوئید و بخوانید علمهای بدهم شما را با ران
بوقت و بدهم زمین دخل شما را و درخت صحرا ثمر
ده آورد و بدرس شما را تا خان کردن بدرود و در
و سر تخ کار و بخورید نان شما بخوشحالی و بنشینید
در ملک شما با منیت بدهم سلامتی بعالم
و بخسپید و نبود شما را ترسی و بیم و باطل کنم
حیوان بد را از عالم و شمشیر دشمنی نکذرد بر زمین
شما بیفتد دشمنان بپیش شما بشمشیر و کنم شما
و بروید و مندسازم شما را بسیار کردانم و برکت

دهم بکافرو کوشند شما برکت دهم باجبار جنوبات
شما وبرکت دهم بعمل دست شما قرض دهید
باقوام بسیار و نه قرض ستانید بدهم شما را یسر
نه بپایان و باشید بر فوق نه بر تحت و بر دفعه
سام شما را از اقوام عالم که حد بودند بر شما و
متوهم شوند از شما جمله دشمنان و ثابت کنم
سخ خود بسی را بر شما بفرزندان حیوانات کهنه و کهنه
دو ساله را از پیش تو بیرون آورید بکنم مسکن خود
در میان شما و باشم شما را خداوند و باشید شما را قوم

بسم الله الرحمن الرحیم

صنف طبقه دوزخ و چهارده کروه آدم که
در بین امت طبقه جای خواهند داشت نزدیک
کروه را یک طبقه مسکن خواهد بود طبقه اول اناثی
باشند که تشبه نمایند بمردها یعنی که فرد ابعمل
آورند و دیگر اناثی باشند که عزت مادر و پدر و
معلم و علما و فضلا ندانسته باشند و در وادی این
بی ادب باشند طبقه دویم اناثی باشند که نطفه

خویش را ضایع و باطل کنند جمال اناثی که نکاح نکرده اند که از آن شان
حامله شود و نیز اکه جماع مذموم حلال نموده اند اول از
جهت فرزند دویم از بوال صحت بدان و بخبر از این نکرده
بیچ دیگر اناثی باشند که شرحند که رسانند به بن آدم
دانسته بمثالی انکه دانند که شخص را دست رسن نیست او را وند
بخانه انکسی که بیند ما یهما بیم یا چیزی که بیند که او شرحند
و نا زکر کنند طبقه سیوم اناثی باشند که عینا داده
فرانند و تخلفی کنند و اناثی که سود کنند و از خاکیش
طبقه چهارم اناثی باشند که عینا خویش را بشناسند
و ناشکری نمایند بر کان حضرت رب العالمین و دیگر اناثی
باشند که تمسخر نمایند بر اهل علما و فضلا و مجتهدین طبقه
پنجم اناثی باشند که گویند که این کلامها از کجا
و نه از قول حضرت رب العالمین است و شک اورند
و دیگر اناثی باشند که حیا و حجاب و ادب نداشته
باشند طبقه ششم اناثی باشند که تکبر نمایند بر اهل
و بر علما و بر مجتهدین و دیگر اناثی باشند که عینا
نمایند حیانه زن و شوهر و حیانه دو رفیق صنف

طبقه چهارم انانی که جفا رسانند بر بنده دعوی خواه
از مال و خواه از جسم و بغیر حق و انانی که توانگر
باشند و جفا رسانند بر فرزندان و عیال
خویش ستم نمایند بنفس خویش فرماید حضرت
رب العالمین که خاصه منست که بهر کس که خواهم
ارزانی میدارم اول پادشاهی دوم مال
سیوم فرزند قابل هذا سه چیز بامصداب
همت تمام شد عودهم صحف حضرت ابراهیم

الجزو الحادی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که هر که جماع نماید
مادر با مادر خویش و اگر جماع نماید هر دو را اسنگسار
نمایند و بهمین حدیث همین امر دیگر که جماع نماید
مردی با خواهر خویش خواه از پدر و خواه از مادر
خواه بوجود آمده موافق شرع و خواه بحرام
و اگر جماع نماید هر دو را اسنگسار نمایند دیگر که جماع
نماید مردی با دختر دختر خویش اگر جماع نماید هر دو را البته

هر دو را و بهمین حدیث همین امر دیگر که جماع نماید
با دختر پسر خویش و اگر جماع نماید بسوزانند هر دو
را و بهمین حدیث همین امر دیگر که جماع نماید مرد
و دختر زن پدر خویش را که مکرمه او است پدر کابین
العالمین دیگر که جماع نماید مردی با خواهر مادر خویش
و اگر جماع نماید هر دو را اسنگسار نمایند دیگر
که جماع نماید مردی با زن برادر خویش و اگر جماع نماید
هر دو را اسنگسار نمایند دیگر که جماع نماید مرد
با زن پسر خویش و اگر جماع نماید هر دو را البته بسوزانند
و بهمین حدیث همین امر دیگر که جماع نماید مرد با زن
برادر خویش بشرط انکه فرزند داشته و اگر جماع نماید
سنگسار نمایند هر دو را دیگر که جماع نماید مرد با دختر
زن خویش یا دختر پسر خویش یا دختر آن خویش
را و اگر جماع نماید سنگسار نمایند هر دو را دیگر
که جماع نماید مرد با خواهر زن خویش در حیات زن خویش
او را بعقد آورد و اگر جماع نماید هر دو را البته بقتل
در آورند دیگر که جماع نماید مرد با مادر زن خویش

و نفوت ننماید رب العالمین از این عمل و اضرار
نماید از این عملها و نه بلید کرداینده عالم از آنکه
عقوبت خواهم از شما و از فرزندان شما

پنجاه بنزادم بر چهار قسم است **قسم اول** پنجاه
ادم بر پستان مادر خویش تا مدت شش سال **قسم**
دوم پنجاه آدم بر پدر مهربان و هر چیزی که خواهد از او
خویش طلب نماید تا مدت ده سالی **قسم سیوم** پنجاه
ادم بعقل و با زور خویش تا مدت **قسم چهارم** پنجاه ادم
رب العالمین حق چیزی که محتاج بود بدان و دست او
قاصر بود همه آنکه نخ بر قبر زیخه بود و با او
یا در گنج نشسته بود و با دو بر خود بقا بلا مت بمنزل
و این چهار قسم نه خوبت **قسم پنجم** درجه اعلا
پنجاه بودن بحضرت رب العالمین نه از واسطه چیزی که
محتاج بود **دیگر** عقل بنزادم بر سه قسم است
اول عقل سیولاسی که از مادر متولد میشود و او
قسم دوم عقل حاصلیت **قسم سیوم** عقل
الصال که درجه نبوتست **دیگر** متولدشان

بهای عقل

بهای عقل سیولاسی کامل نبود زیرا که
او را عقل حاصلیت نمیباشد چونکه متولد
شد از حیوان ضد ضد ملاحظه ننماید و از
آتش و از آب و از مغاکها نیز ملاحظه ننماید
اما بنزادم را همیچ عقل سیولاسی نگذاشت
دیگر فرزند قابل پدر را از جفا دنیی و از عذاب
آتش دوزخ خلاص میتواند داد اما پدر نمیتواند
که فرزند خویش را از آتش دوزخ خلاص دهد
و آدم منتسبت بدر همه عالم ملایکه از افلاک
عالم سفلی تا بدانند که چه نوع فیض حضرت
رب العالمین از بالا بما بین مبعوثان آورد

بسم الله الرحمن الرحیم

بوبهار تو خوشبوی ترا از رو غن بلسان بو
همچنین یادت ان دوست دارند تو انجوانان
دراو کشیده نشوم در عقب تو بدو و بیاوری
ترا بجز مهمان خویش خواهم شود و دشمنان
بهمچنین مستقیمان دوست دارند ترا فاتحها

طلاب تو را بار بخیر باز نگردم برسید چشمگاه
و هنوز خواب مست ترا بنشاندم درخت
تا که هنوز نه سبز میشد و نافه خشک بالش تو
و میان دو پستان نهالی تو باشد چشم بگشود
میان خارها چنین دوست من در میان شما
کدرخت سیب در بیابان شود اراز و برم
بسایه اش نشینم و ثمرهای شیرین بکام من
چپ او زیر سر من و راست او در اغوش گیرد مرا
مرا نا بی دوست من نسبت با آواز عقب
دیوار حاضر گفتار از دهن چون جواب دادن
از کوه قبض داد از دریچها و سر زنان از او نهان
دوست از من و من از دوست شبان از گوسپند
و گوسپند از شبان چنین عشقا بر کوه نیکو نهان
از نظر نشنه ان مرا او از تو بنما مرا رخ خویش
که اواز تو خوش و منظر تو برازنده در بستر حجله
نخفتم و نیافتم و جان من از و بر د طلب نمود
و نیافتم و جان من از و بر د طلب نمودم و نیافتم

برخیزم و بگردم در شهر و بازار و میدان تا که
بیابم دوست خود میترسم از گوتوالان کتک نخورد
نه که غلط نمایند و از ارزنند مرا نه که چون
بدرشتم از آن زنند دوست من عکس خویش را
بگرفتم و بیرون نرفتم بینام و نه دست از سر تمنا

بسم الله الرحمن الرحیم

بدید پدر پیوسته از یک روز که حضرت اسمعیل و حفا
مدرسانید بر حضرت اسحق بگریست پدر پرستاران
و بیامد بتزد حضرت ابراهیم علیه السلام و گفت که
باجازت خصت دهی که بروم بخانه پدر خویش تا فرزند
اسحق با برادران اجرا با حضرت اسمعیل از این
موضع حضرت ابراهیم علیه السلام حیران شد که
خدا را در رسید که سخن زنی پیش از استعاذه بشنود و هر چه
رضای و بیت عمل نماید پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بداد بهاجر نانی چند و یک تانگ آب با حضرت
اسمعیل و هر دو را از خانه بیرون نمود و خدا را در حق
بحضرت ابراهیم که نه آزرده شد که از جهت دوستی

تو با بزرگی کردانم اسمعیل را پس برفت
و بصحرا وسیع و سرگردان و متحیر بود
نان تمام شد و تا نک نیز از اب تهی گشت پس پی
و حضرت اسمعیل تشنه گردید نه بنیاد حیات
و حضرت اسمعیل را در سایه درخت
پی برگ و برفت دور و بنشست و شروع
در گریه و نالہ نمود و گفت و گفت که نه بینم
مرگ فرزند خویش را پس سید بدرگاه حضرت
رب العالمین گریه اسمعیل و ندا رسید بها جر
چه میشود ترا مترس که برسید نالہ تو و گریه فرزند
تو بدرگاه رب العالمین گریه اسمعیل و ندا
رسید بها جر که چه میشود ترا مترس که برسید
نالہ تو و گریه فرزند تو بدرگاه رب العالمین
برخیز و بردار پسر فرزند خویش را او عوت نمای
و بر اکه بقوی عظیم میکردانم و بر بکشود رب
تعالمین چشم حقیقت بین او را تا بدید چشمه در حوالی
فرزند خویش و برفت و بر گرفت اب را و

جرعه بیاشامید و فرزند خویش را او سیراب
گردانید خویش را از خراب العالمین بود با
حضرت اسمعیل و بود خیمه نشین کنعان دار
پس بستد و جوزه از جهت فرزند خویش از دختر
امیر مصر و خیمه زد و بنشست در بیابان فاران

تمام شد جزو یازدهم از نصف

الجزو الثانی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

مبفرماید حضرت رب العالمین که نه جزع نماید
هر دو را بسوزانند دیگر نه نوحه گری کنید و نه از نگاه
نمایید سخنی را که گفته باشید و نه دروغ گوید
و نه سوگند خورید بدروغ نه دشنام دهید نه گر
و نه کج نمایید بگورند رشوت ستانید عیل نمودن
شرع بیگانه دیگر نه نوحه گری نمایید و نه گواهی
دهید بدروغ همان سزا را که مقرر ایم گواه را
عقوبت نمایید دیگر نه کمین گیرید و نه انتقام
خواهید نه خورید در ان اوزار که کسی را بگواه
شرع بقتل در آورند الا کار روز گیرند مترسید

سرا ابرو مطلبی بت پرستان و نه برسش کنیسه از آنچه
میت نه در سینه و نه در سر و نه در دست و نه
در هیچ عضو و نه از اجنس سوزن خالی از اعضای
خویش قرار دهید که مکروه کرده نماز و عبادت
و رونق نزد حق بنماید دیگر مخت نماید شخصی را
که بزرگتر هیچ از شما خواه در سال و خواه در عمر او فضیلت

میفرماید حضرت ابراهیم علیه السلام

هر بنده ادمی که یک فرزند خویش را سنت نماید بهمان
که شصد و سیزده قربان بدرگاه حق آورده
هیچ و اکوینده از خود خویش را سنت نماید
همانست که دویست و چهل و شش قربان بدرگاه
حق آورده هیچ چنین که در عالم سفلی قربان هست
در عالم علوی نیز قربانی میباشد و در عالم سفلی
سیدان قربان مینامند گاو و گوسفند و بخر
را گفتار نیک آدم که صاحب قربانست میشود
اما در عالم علوی میکائیل جان انبیا و علما
و فضلا را قربان مهر درگاه حضرت

ابراهیم علیه السلام

رب العالمین و کفاره جمیع اهل دنیا میشود
و گفت حضرت ابراهیم بخانه زاد خویش که اسمان
خانه زاد ابراهیم بود و اختیار مال حضرت بدست
او بود حضرت ابراهیم گفت بان خانه زاد خویش
که دست مرا بگیر و سوگند بده تا مرا نیفتد رنجی از آسمان
گوسفندی زیبا از جهت حضرت اسحق از آسمان
گفتار الاکه بر دو سنگ میش بود و از انجا یک دختر از
خویشان خود را از خویشان پدر استاده بیاورد
از جهت زن حضرت اسحق جواب داد ابراهیم
که چنوع سوگند خورم شاید که دختر ندهند بمن که بدین
جانب بیاورم رخصت هست که با خود ببرم
حضرت اسحق را بدان سر زنش گفت حضرت
ابراهیم که نه رخصتست که فرزند مرا باز گردانی
بدان سر زنش الاکه اگر دختر دهند بو گاه حضرت
اسحق خطبه خواند و بدین جانب بیاورد اگر
رخصت دختر ندهند تو از سوگند من از او پاک
پس ایلچی سوگند یاد نمود و بار کرد و قصد اورده

ارسیم و زر و از خلیه و از جامهای فاخر و چیزهای
لطیف و بیامد که از حضرت ابراهیم رحمت
حاصل نماید و روانه گردد حضرت گفت برو
بسلامت و ان خدا و تدبر که ترا از ان قوش نجات دهد
خلاص گردانید لطف او تو را همراهی نماید و ملایک
رحمت رفاقت نمایند با تو و موجبه اید کار تو
الی عزا از شهر بیرون نیامده و بوی بجانب دهقان
ش ابنداد تا برسید بدهی که اسم آن اده ناخور بود
و بیامد بر سر چشمه اب و بخسبانید شتران را ابنا لید
درگاه حضرت رب العالمین و گفت که تو فضل
تمام بر ما بسیار می و حوجه آوردن کار ما او نیک نمود
که ما هم بر سر چشمه فرا ایستم و جیکیم یک دختر
که آب دهد عزا تا بیاشامیم اگر جواب گوید که آب
را بیاشام و اب نیز دهم بشتران تو پس ان دختر
بود نصیب پرسیده می پس بیامد بر سر چشمه و
با یستاد بدید که یک دختر برامد و یک بسبوی اب
بر دوش دارد گفت که انوک آبی مرا بچشان

و ابنداد

چون ابنداد دختر گفت تو دختر کیستی از آب
تا که شتران بیاشامند و آب نیز از جهت شتران تو بر
او دم و بیاشامانم و سیراب گردانم پس دختر
آب بداد تا الی عزا تا بیاشامید و دیگر اب
از چاه برآورد چندانکه همه شتران الی عزا سیراب
گشته الی عزا متحیر گشت و یکشود یکبار را
و بیرون آورد یک جفت دستینه طلا بوزن
چهل مثقال و در دست دختر قرار داد و یک
شنف طلا بوزن دو مثقال در بیز دختر
جا زد داد و پرسید از دختر که در خانه تو جا هست
شبهت دختر جواب داد که هم جا هست و هم
جا شام و هم جا ملازمان شما و هم علف
از جهت شتران و خورد نی از جهت شما حاضر
و میسر است دیگر پرسید الی عزا که نام تو چیست
و از کدام قوم و چه کیش و آئین داری دختر
جواب داد که من دختر برادر پدر استم و
اسم من روغاست و کیش و آئین حضرت

ابراهیم علیه السلام دارم در لحظه بعضا دعای عزیز
برخیزد و سجود و نمود پروردگار خویش را او گفت که
ای بزرگوار و خالق سید خضر که نه نگ گردانید مرا فضل
و رحمت خویش را ای خضر و از سنیدزاده
و بدر بندد مرا بر کرم مقصود و مطلب خویش
بزرگ است اسم تو و بسیار است رحمت تو بر بندگان
آفریده ید قدرت تو و همان ای خضر را
مدت نه سال از محراب شریف گذشته بود که
بدو بدید خضر بخانه خویش پیش مادر و برادر
و شرح حالات خویش را یکایک بسمع ایشان
رسانید پس پیام برادر خضر و بگفت رحمت حق
ایوب را در اعوش خویش و در آورد
بخانه با جمیع اموال و حیوانات و ملازمان او
و بنشیند پاره ایشانرا او بگیرانند و پیش او از
و ترتیب دادند خوانها ز شربت و طعامها
لذیذه و حلواهای خوشبو رکفت ایوب که نه
بجای آرم و نمیخورم تا که شرح حالات خویش را

عرض نیاکنند بفرمان گفت که من بنده زاده
حضرت ابراهیم علیه السلام و رب العالمین
دعا نموده است حضرت سیدنا ابوبکت
داده با و دختر هم داد از اسیم و از زر و از کله
او غیره و دو پسر قابل نیز بوی از انداخته
یکی از پدر استاره بوجود آمده است و یکی
از پدر ها بوجود آمده و پدر ها
فرزند خویش را نخواسته چونکه پدر استاره
برحمت حق واصل شده بسیدنا خضر سپرده
داده و مرا با نجانب فرستاده که یکی دختر
از خویشان حضرت ابراهیم از حضرت
اسحق بگیرم و ببرم بدان جانب چونکه
بدین سرحد رسیدم پیش تا دلی صوفی قرار
دادم که اگر بگوید یک دختر که رب دره مرا
بیاشد هم آن دختر گوید که تو او جمع شتران
تو اسیر اب کرده ام خضر او را از جمع سیدزاده
خویش بستاند و در ساعت نبیت فقیر بطهور

آمد و خداوند شنید و حق کار تر امر موجه لدارد
الحال شما چه میگوید جواب داد و گفت که چون
حضرت رب العالمین کار تر از بهت اورده
ما را چه جای آنست که سخن تواند گفت امر امر خداوند عالمیان است
و ما و فرزندان ما بنده حضرت ابراهیم علیه السلام هستیم
چونکه ایشان عزیز این سخن را از ایشان پسندیده خود نیز بها
را صرف نموده باز ها را بکشوده تبرکات بسیار
بایشان تواضع نمود و پیش گوسفندان بسیار بلکه از بیشتر
و تحفهای بی اندازه بدختر داد و بکمبت دران
مدتی نبود بعد ازان رخصت حاصل نموده دختر
را بر گرفت و بیامد بنزد حضرت ابراهیم و جمیع
حالات گذشته را بیان نمود سجود بر د حضرت
ابراهیم بدرگاه حضرت رب العالمین شکر نمود پس از
حضرت ابراهیم دختر را بحضرت اسحق بزنی
و بعد از ده سال دختر حامله گردید و دو فرزند را
یکی پسر بوجود آورد و حضرت ابراهیم یکی را
حضرت یعقوب نام کذاشت و یکی را عیسو

نام کذاشت بدید حضرت ابراهیم دو فرزند
حضرت یعقوب را و از ایشان خوشحال
گشت اما از عیسو و فرزندان عیسو ناخوش
ناراضی بود زیرا که عیسو بعلم و عبادت
مشغول نمیگشت و حضرت یعقوب همیشه
بطاعت و علم خواندن و عبادت نمودن
و مدح گوئی مشغول بود و الله اعلم بالصواب
تمام شد بحمد و نوزدهم صحف حضرت ابراهیم

بعون الله الملک العلیم

الجزو الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که چون مرد مسلمان
شود و دو پسر و دختر بیهم اگر دختر بخانه شوهر رفته
هیچ میراث نبرد همگی مال از پسران بحسب تساوی
و اگر دختر هنوز بخانه شوهر نرفته هر دو بیکدیگر را
جهیز نماید و بخانه شوهر فرستد باین گونه که در عمل چیزی
و اگر مال بسیار بود دختر گوید که ده یک مال از بخش

دهند که خرج خود چیزی خویشی چیزی اصناف دهند
دختر هم که یا دایک ستاند یا آنکه جهیز نستاند
و اگر مرد بمیرد و پسر نداشته هم میراث بدختر
رسد و اگر دختر نیز نداشته هم میراث را برادر
دهند و اگر برادر نداشته هم میراث را بدو دهند
و اگر پدر نبنی بمیرد و اگر عمو نبنی بمیرد زادال
وال دهند اگر مرد بمیرد و پدر اچند دختر بمیرد
و یک فرزند از پسر و مانند هم نبنی و پسر پیش از
پدر وفات نموده چنی اموال که پدر پدر بمیرد همگی بدان
پسر زاده رسد و جمیع اصناف بدست وان هم
چونکه مرد بمیرد اول مهر زن را ادا نمایند
میراث بدان و اگر زن کوید که من مهر نخواهم
و شوهر نمیکنم و تا زنده باشم شما حرام اکول
و ملبوس بدهید و موضوع از عهده تشش هم
نیز بدهید ان زن مختار است که خواهد مهر
بستاند و اگر خواهد اکول و ملبوس ستاند
نازنده باشد و چونکه مرد اکول و ملبوس ستاند

دیگر سیاقه که گوید باز مهر میخواهم و انچیزی که اول گفته هم بدان عمل نماید اگر کسی بمیرد و هیچ
نگذاشته هم زن را نمیرسد که از میراث بدان
تقاضای مهر یا اکول و ملبوس نماید والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

مشک میکند هم زبان تو و عنبر از لبان تو عسل
دمکه آید زبان تو بوی جامه تو چون تو گلستان
بوستان و باغ بسته شود و چشمه آب حیات
مهر جمع نماید مغرب و پیغامند مشرق شمال
و جنوب فیض برند بر کنج هر اهنج نوی پوشم
بشوم پاس من چنوع خشک نماید دوست من
بگذشت در خانه من اهل روان من بلرزید جان
بگشودن در دستهای من نشست و انگشتان
من بچسبید بر کف دست من بگشود و دندان
جان من آواز او برد طلب نخورد و ندید بر جهان
و نه جواب داد مرا برسیدند کو تو الان

برآند طپانچه بر سر من بود ایستاده او را الاکتف
من سوگند میدهم بشما جماعت اهل صیتان
که اگر بیابید دوست مرا مصلوب بیابید او را که
بیمار است جان من از آن اوست و هفتاد پادشاهان
در خدمت او ایستاده سر تیتان ماورا و بر
خدمتکاران نسبت حدی به پیشید پادشاهان
و مدح گویید سر تیتان و پادشاهزادگان تعریف
گویند اب بسیار نتوانند بازنشاندن دوست
ورود خانها نتوانند خاموش نمودن آتش عشق را
اگر بدهند در جمله مال و زر بدوستی نتوانند که الا
خار کوچک نه راست شود و نابود نیاید بسیار که
بسیار عقل که بسیار قدر افزودن دانش نتواند
دیو ستیزه که نمودم و ابادان کردم خانها بنشیند
درخت تاک و زیت و ابادان نمودم باغها
و بوستانها بدرسیدند جمله درختان ثمره دار
بیاختم بر کهسار آب با جنگل درخت توت
بر چشمها بندهای جوی و کنیزان خوش صورت

بسیار

بسیار خدمتکاران بحساب کلهای کاو
و گوسپند بود حراج نمودن انبارهای طلا
و نقره و جواهر نفیس بسیار مملکتها تا نمودن
نه ایستاد در نفیس من هیچ چیز الا دلیس من که از
فایده رسیدن نگوید دو از یکی که مرد نیکی بسیار
بیاید یا نه که اگر بیفتد یکی بد خیزاند و مرا از نگفته
نیاید بود و چیز نخمید یکی نه گرامی شود در
دو عوالت نگوید بچه در پیش دانایان آید
پیر ناداران که نتوانند اختیار نمودن از گفتار
خوبش که از خانه بند بیرون آید بگفتار بیهادی
ارزانی که او محفوظ کردند از وی نتوانند
و سکینی یک نوع عزیز دارند ان نیم نه سیر آب
گویند از سیم دوستدار ان دخل نه مرادیابند
و نه عزت پیشه شیر نیست ضرب پنجه آن
ضرب پادشاهان و خوردن مسکین از
ادان تو انگر هیچ آدم چیز متولد میشود
دست و بسته بیرون و چون رحلت نماید

دست ورک ... کشش دل دانایان بخانه
عزا و کشش دل نادانان بخانه دوما دخترشمال
شدن دانایان در عزا و خرشمالی نادانان
بکوچه فاحشها بسیار صالح که بمرد در اول
محروب ظاهر که بعرطبیعی رسید همت
صالح که میرسد باو جزای عمل ظاهر و همت ظاهر
که میرسد باو جزای عمل صالح واقعه یکیست
بصالح و ظاهر بنیکان و بدان بیباکان
و بلیدان به ذابحان و ذبح نمایان پیوندند
خواران دروغ و به انانه که بهتر سند ارسوکند

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که هرگز
اگر که در سالی شهر دیی نوبت ضخ صحف
نماید نیکیهای دنیا مسلط بروی از ازاذکوادم
و ابلیس دوزخ بروی مسلط نگردد و اگر
در روز ضخ نماید توانگر گردد و اگر توانگر

ضخ نماید مال و پسر فرزندانش بقا نماید
و اگر بنده ضخ نماید آزاد گردد و اگر آهن
ضخ نماید حق تعالی فرزند عالم بوی شفقت
نماید و اگر پادشاهی ضخ نماید در ملک وی قحط
و طاعون پدید نیاید و اندیشه دشمنان
باطل گردد و در حرب نمودن بر دشمن فایق آید
و پادشاهی از فرزندان وی دور نگردد و اگر
کسی نتواند که ضخ نماید با ما فرض بیش و از از
عالمیان بخرد تا که از جمع او ضخ نمایند
و قبول بیش چهار چیز سبک رو باشد که
هر یکی از یکی دیگر تیز رو تر بود
با مراد اب که در یخ در خت رسد
و رطوبت او بشاخ و برگ و ثمر آرد
نماز و تضرع انبیا و خضلا و علما که بدرگاه
حضرت رب العالمین کند روح انبیا
و خضلا و علما چونکه از قالب بیرون آید
هفت هزار و پانصد راه به بیچ نعم

MUK 116

بمرکز خویش رسد فوالله اعلم بالصواب
تمام شد جزو سیزدهم صحف
حضرت ابراهیم علیه السلام
بعون الله الملک
القدیر
تحریر فی التاریخ بیست
شهر جمادی الثانی ۱۰۳۰
کتبه نظر الحسینی
الاصفهانی
عفر
ذنوبه

B. k. 20.

F. Pinckh.